

رمان‌های تمثیلی و صوفیانه: دگرگونی ژرف در کارهای دوریس لسینگ

دکتر شهرام کیایی*

دکتر فاطمه عزیزمحمدی**

چکیده:

دوریس لسینگ، نویسنده‌ای است که بیش از پنجاه سال به کار نوشتن رمان مشغول است. منتقدان او را با برچسب‌هایی نظیر مارکسیست، فمینیست، صوفی و حتی روان تحلیل‌گر آراییده‌اند. در این مقاله نویسنده بر آن است که ثابت کند ویژگی‌های صوفیانه در آثار او به طور ذاتی از ابتدای نویسندگی‌اش نهفته که کمتر کسی به آنها توجه کرده است. این فرض تفاوت بین این مطالعه و تحقیقات دیگر در مورد لسینگ را نمایان می‌سازد. برای اثبات این ادعا، مقاله سعی دارد که به نوشته‌های ابتدایی لسینگ نگاهی بیفکند، به خصوص رمان‌هایی که به طور حتم رگه‌هایی از صوفی‌گری را در خود نهفته دارند. چارچوب نظری مورد استفاده در اینجا مظاهر عرفان را در آثار اولیه او که شامل مفاهیم مختلف صوفیانه می‌باشد مورد بحث قرار می‌دهد. روش مقتضی شامل ردیابی این مفاهیم در داستان‌هایی است که در آنها رگه‌هایی از صوفی‌گری یافت می‌شود. همچنین نویسنده مقاله سعی دارد نشان دهد که چگونه لسینگ خوانندگانش را صوفی‌گرایانه وادار به خواندن رمان‌های خود می‌کند و این که آیا نشان‌هایی واضح در انتخاب نویسنده از سبک نویسندگی‌اش وجود دارد که چشم‌اندازی جدید را به خواننده نشان دهد یا خیر. در آخر، با نگاهی دوباره به نوشته‌های ابتدایی لسینگ، این مقاله نشان می‌دهد که تصوف همواره در آثار او وجود داشته و منتقدانش همیشه او را کلی بررسی کرده و یا این موارد را نادیده گرفته‌اند و این از آن جهت حایز اهمیت است که استفاده از دیدگاه غیر غربی (ایرانی) در واقع درک غنی‌تری از لسینگ را که همیشه از منظر غربی بررسی شده آرایه می‌دهد.

واژه‌های کلیدی

عرفان، تصوف، داستان‌های صوفیانه

*عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

**عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک.

مقدمه

دگرگونی ژرفی که در نویسندگی لسینگ اتفاق افتاد همان کاربرد داستان‌های صوفیانه می‌باشد. داستان صوفیانه به عنوان مثال یکی از بسیار راه‌هایی است که عناصر عرفان و صوفی‌گری از طریق آن به خواننده منتقل می‌شود و این همان روشی است که ادريس‌شاه^۱ استاد بزرگ عرفان از آن به عنوان یکی از ابزارهای انتقال تفکر صوفیانه در غرب استفاده کرده است. لسینگ هم نه تنها به طور مستقیم از تدریس عرفان و داستان‌های صوفیانه استفاده می‌کند بلکه از به کار بردن حکایات صوفیانه و حتی شخصیت‌های بزرگ عرفانی نیز در داستان‌هایش دریغ نمی‌کند که نمونه بارز آن را می‌توان در داستان «شهری با چهار دروازه» مشاهده کرد. او هم‌چنین به گونه‌ای ساختار بعضی از رمان‌هایش را طراحی می‌کند که در قالب داستان‌های بلند آموزشی و صوفیانه و حتی افسانه‌ای به نظر برسند و غالباً در این متون رمز و راز عرفانی نیز نهفته است. این روایات گاه‌گاهی حال و هوای قصه‌های پریان را نیز به خود می‌گیرند. به طور مثال، او در یکی از رمان‌های خود به نام «خاطرات یک بازمانده» این‌چنین آغاز می‌کند: «همه ما به یاد داریم که روزی و روزگاری...» و یا در داستان دیگرش به نام «نماینده‌ای برای اعزام به سیاره شماره ۸» راوی چنین می‌گوید: «ممکن است شما بپرسید که نماینده سیاره کانوپی در زمان یخبندان چه می‌کرده و چگونه بوده است.

در مقدمه کتاب ادريس شاه تحت عنوان «دنباله‌جویان حقیقت» (ص ۶) لسینگ می‌نویسد: «صوفیان ادعا می‌کنند که آنها بودند که داستان‌های صوفیانه را به وجود آورده و توسعه داده‌اند، داستان‌های آموزشی که به طور خاص برای اثرگذاری عمیق بر ژرفای وجود انسان‌ها روی کار آمدند قسمت‌های وجودی عمیق انسانی که هرگز قابل دسترسی از طریق دیگر نمی‌باشند». لسینگ عمیقاً مشغول پخش و انتشار و آموزش این داستان‌ها در غرب بوده که از طریق مطالعه عمومی این داستان‌های عوام صوفیانه و یا انتشار مجموعه داستان‌های ادريس شاه و هم‌چنین

۱- ادريس شاه (۱۶ ژوئن ۲۳-۱۹۲۴ نوامبر ۱۹۹۶) که از او حتی با نام ادريس شاه هاشمی یاد می‌شود، نویسنده‌ای مشهور در زمینه عرفان و صوفی‌گری است. آموزش‌های او بسیار بحث برانگیز بوده و مقام او را در محافل صوفیانه از شارلاتان تا رهبر جهان صوفی بالا برده‌اند. با وجود این چالش‌ها، آثار او را بسیار جالب دانسته و در سرتاسر گیتی بسیار شهرت دارد.

نوشتن مقدمه‌های کتب «دنباله‌جویان حقیقت»، «چگونه بیاموزیم» نوشته ادریس شاه و یا «روایت چهار درویش» نوشته امینه شاه و «کلیله و دمنه» نوشته رامزی وود بوده است. لسینگ در مقدمه کتاب «دنباله‌جویان حقیقت» می‌افزاید: «داستان صوفیانه نباید به عنوان تمثیل در نظر گرفته شود، که همان است که صوفیان استفاده می‌کنند، چرا که تمثیل موارد استفاده محدودتری از قبیل تلقین و فهماندن اخلاقی و یا تبادل اطلاعات را دارا می‌باشد. بنا بر این برای تفهیم خوانندگان این مقاله از آموزش‌های لسینگ از طریق داستان‌های صوفیانه، ابتدا نویسنده، داستان صوفیانه را که بخش کوچکی از معمای صوفی‌گری می‌باشد توضیح داده که این همان چیزی است که ادریس شاه از آن به عنوان ابزار انتقال و آموزش عرفان به پیروانش استفاده می‌کرده است و سپس شخصیت‌های داستان‌های صوفیانه لسینگ بیان خواهد شد و در نهایت چند داستان صوفیانه او نیز بررسی اجمالی خواهد شد.

داستان‌های صوفیانه و عرفانی

در اصل داستان‌های صوفیانه به صورت شفاهی و دهان به دهان می‌گشته که بعدها به صورت نوشتاری و کتبی که هدف اصلی آن انتقال ایمان و عمل صوفیانه برای آیندگان منظور نظر بوده در آمده است. در خاورمیانه، جایی که این داستان‌ها بارها و بارها نقل و تکرار شده، باید گفت که این داستان‌ها تنها برای کودکان روایت نمی‌شود، بلکه آنها داستان‌های چندلایه‌ای هستند که متناسب برای تمام افراد در تمامی سنین می‌باشند. ادریس شاه (صوفیان جهان، ۲۰۰۶) داستان صوفیانه را به میوه هلو تشبیه می‌کند:

«یک فرد ممکن است که از لحاظ ظاهری موقعی که یک هلو را می‌بیند تحریک می‌شود. دو راه وجود دارد. یکی این است که شما هلو را گاز زده و از آن لذت ببرید و هسته را به بیرون پرتاب کنید. راه دوم این است که هسته را شکسته و در آن مغز خوشمزه‌تری را در درون آن بیابید. این عمق پنهان قضیه است.»

بدین طریق است که ادریس شاه مخاطبان خود را دعوت به فهم داستان‌هایش می‌کند. اگر خواننده داستان‌های صوفیانه سعی در کشف معانی نهفته در داستان نکند، هرگز راه به جایی نمی‌برد و آن بیش از یک نگاه سطحی به هلوی ذکر شده نیست که صرفاً این نوع زاویه

دید سطحی و گذرا است در حالی که افراد دیگری وجود دارند که این داستان‌ها را خواننده و آنها را به درون خودشان می‌بلعند و اجازه می‌دهند که بر آنها اثرگذار باشند. بنا بر این لسینگ مانند این داستان‌های صوفیانه سعی در گنجاندن سطوح مختلف معانی در ذهن خواننده‌اش را دارد و این همان نگرش اصلی ذهن به فعالیت خواندن است، روشی که لسینگ ادريس شاه را به این خاطر ستوده است.

علاوه بر لایه‌بندی‌های مختلف و عمدی در محتوا و ساختار، داستان‌های صوفیانه هم‌چنان که در زمان و مکان سیر و سفر می‌کنند دارای لایه‌های متفاوت‌تر و بیشتری می‌شوند. از این‌رو هر بار که یک داستان روایت می‌شود داستانی جدیدتر به نظر می‌رسد که دارای رمز و راز و پیچ و تاب‌های تازه‌تری می‌گردد. هر کدام از این داستان‌ها به روش حکایت داستان‌سرا و خصوصاً بافت و متنی که داستان در آن روایت می‌شود بستگی دارد. لسینگ این روایات و داستان‌های بلندتر را به یک توپ جادویی تشبیه می‌کند که:

شما آن را باز و بازتر می‌کنید و به عقب و عقب‌تر می‌روید تا جایی که به مدت‌های قبل از تولد اسلام می‌رسید و سپس باز هم به عقب‌تر می‌روید و خودتان را هزاران سال دورتر می‌بینید و هنوز هم موضوع جای باز شدن دارد گویی که آن را هیچ پایانی نیست (امینه شاه، ۲۰۰۹، ص ۱۱)

یک داستان به مانند جعبه‌های هزار تو به داستان‌های دیگر منتهی می‌گردد، تا این که مخاطب در این پیچ پیچ‌ها گم می‌شود. در نهایت هم هیچ کس اعتنایی نمی‌کند که فرضاً اولین پادشاهی که قلمرو خود را در جستجوی خرد رها کرد چه کسی بود یا این که چه کسی بود که آن چهار درویش را ملاقات کرد که هر کدام داستان متفاوتی را گفته بود. در آن هنگام است که خواننده درسی را که تا به حال برایش نادانسته و مجهول بوده بی‌سر و صدا و آرام آموخته است. مهم‌ترین هدف سرگرم کردن خواننده با این توپ جادویی علاوه بر مشغول کردن او به داستان، محو کردن تفاوت بین سیاه و سفید، درست یا نادرست، بد و خوب، علت یا معلول، پستی و قداست و یا بی‌گناه و گناهکار است. عمل‌ها لزوماً منجر به عکس‌العمل‌هایی که انتظار آنها را داریم نمی‌شوند. آینده همیشه بر طبق برنامه‌ها و نقشه‌هایمان پیش نمی‌رود و زندگی و رفتارمان آن طور که باور داریم به طور مستقل توسط باورهایمان اداره نمی‌شوند. همه چیزها تا بی‌نهایت به هم پیوسته‌اند حتی اگر از طریق روابط غیر منتظره و عجیب باشند.

داستان‌هایی که توسط ادريس شاه ترجمه و تصحيح شده‌اند غالباً در دسته‌بندی بالا نمی‌گنجد خصوصاً در مورد روایات بلندتری که داستان‌های پندآموز صوفیانه هستند. در عوض شاه بسیاری از تزئینات را که لازمه داستان‌های اصلی هستند حذف می‌کند، بنا بر این خود به خود آنها به طور قابل توجهی کوتاه‌تر می‌شوند. او اطمینان حاصل می‌کند که هسته اصلی داستان‌ها و اتحاد و یکپارچگی که در میان آنها وجود دارد در طی قرون حفظ شود. بنا بر این، مثلاً داستان‌های ملانصرالدین غالباً چند جمله‌ای بیش نیستند. گاهی اوقات تفاسیر ادريس شاه تقریباً در خود درس اخلاقی خلاصه می‌شود که به قصد رساندن هدف داستان به گوش خواننده غربی روایت شده که غالباً این خوانندگان با لایه‌های مختلف این نوع داستان‌ها و معانی متفاوتی که در آنها نهفته است ناآشنا هستند. لسینگ در مقدمه مجموعه داستان‌های امینه شاه تفاوت بین داستان‌های بلند صوفیانه و داستان‌های کوتاه از همین دست را این‌طور بیان می‌کند:

یکی دقیق‌تر و زیرکانه‌تر است و برای دانش‌آموزان در مرحله خاصی از دانش‌آموزی بیان می‌شود (البته ممکن است ابعاد دیگری نیز داشته باشد) و باید متناسب با فرم و حالت آن مرحله باشد. دیگری کاملاً جذاب و شنیدنی است (امینه شاه، ۲۰۰۹، ص ۱۳)

در مجموع، چه داستان بلند باشد چه کوتاه، داستان‌های صوفیانه به اندازه کافی عقل و خرد خواننده را منحرف می‌کند که مجرای مناسبی را برای درک بهتر حکمت نهفته در داستان در ذهن او ایجاد کند. لسینگ این کار را در بسیاری از داستان‌های بعدی‌اش از جمله «خاطرات یک بازمانده»، «توجیهی برای سقوط در جهنم» و «پاسخی برای سیاره اشغال شده شماره ۵ به نام شکسته» انجام داده است. شاید به منظور ایجاد انحراف در ذهن خوانندگان و شکستن فرآیندهای مکانیکی ذهنی آنها باشد که لسینگ به وضوح در این رمان‌ها به این موارد اشاره‌ای نکرده است. اگر فرض کنیم که او از داستان‌های صوفیانه استفاده کرده و از عناصر صوفی‌گری تقلید کرده، باید به فال نیک بگیریم که لسینگ به این امید است که خوانندگانش الگوهای معمول تفکرشان را ترک کرده و این موضوع آنها را به فضایی تازه، زمانی نو و درکی جدید رهنمون کند. ماکری (۲۰۰۷، ص ۳۳۴) می‌گوید: «لسینگ می‌نویسد تا راه‌های رسیدن انسان‌ها به خدا را توجیه کند، همان‌طور که جان میلتون می‌نوشت تا راه و روش خداوند در قبال انسان‌ها را توجیه کند».

داستان‌های صوفیانه با این هدف نوشته می‌شوند که تغییری را در جهان‌بینی مخاطبان ایجاد کنند تا جایی که آنان یک سویه به جهان اطراف خود نگاه نکنند. این گونه داستان‌ها هیچ نقطه مرجع ثابتی ندارند و شجاعانه مخاطبان خود را به فراتر از مرزهای عقلانی می‌برند. هدف این داستان‌های آموزنده کنار زدن چشم‌بند مخاطبان و نشان‌دادن تجسمی بزرگتر از واقعیت به آنان است. نتیجه منطقی و مورد انتظار با تغییری که در خواننده پس از خواندن این‌گونه داستان‌ها حاصل می‌شود به‌وجود می‌آید و مخاطبان دیگر از الگوهای معمول و همیشگی‌شان پیروی نمی‌کنند.

اورنستن (۲۰۰۶، ص ۱۸) می‌نویسد:

این داستان‌ها خوانندگانشان را به مسیری ناآشنا رهنمون می‌سازند؛ برخی از آنها حاوی الگوهایی هستند که بر طبق آن خواننده نمی‌تواند به مسایل غیرعادی آشنا و روبه‌رو شود و برخی نیز محرک برای اذهانی هستند که به طور طبیعی و عادی مشغول فعالیت هستند. داستان‌های صوفیانه به عنوان ابزاری برای رشد و روشن‌گری خوانندگان آنها نیز هستند. لسینگ در مقدمه مجموعه داستان‌های امینه‌شاه (۱۹۸۲، ص ۸) می‌نویسد:

روایات، به هر زبان و هر شکل که باشند، مکان مخصوص به خود و لذت خاص خود را دارند و هر کدام از آنها در مورد افرادی هستند که آن زمان و مکان در مورد آنها مصداق دارد. یک صوفی می‌داند که عمق نفوذ یک داستان صوفیانه در دل خواننده آن بستگی به سطح فهم او دارد. از این رو این امکان وجود دارد که هر شنونده و یا خواننده داستان را به نوبه خود تعبیر کند. پس یک صوفی باید آگاه باشد که برای هر داستان ممکن است به تعداد افرادی که برای آن‌ها روایت می‌شود تعبیر مختلف داشته باشد. از این حیث یک صوفی روایت‌گر این نوع داستان نه تنها باید انتظار چند نوع برداشت مختلف را داشته باشد بلکه باید عمداً باعث شود شنوندگان و خوانندگان این چند تعبیری را تجربه کنند. این همان چیزی است که در داستان‌های صوفیانه لسینگ اتفاق می‌افتد. صوفیانه خواندن کارهای لسینگ باعث بهبودی، تکامل و تجزیه و تحلیل رقیق‌تری از کارهای او نسبت به انواع روش‌های دیگری که در مورد او به‌کار برده می‌شود. نمونه بارز شخصیت داستان‌های صوفیانه در شکل قومی و مردمی خویش همان «نصرالدین» در ترکیه است که در ایران تحت عنوان «ملانصرالدین» و در آفریقای شمالی از او با نام «رند یا حیل‌گر» یاد می‌شود که ممکن است در نقاط مختلف دنیا از این

شخصیت با نام‌های دیگر نیز نام برده شود. این شخصیت به خوبی در یونان و اتحاد جماهیر شوروی سابق شناخته شده است، کشورهایی که مسلمانان در آنان جایی ندارند. داستان‌ها و جوک‌هایی که در مورد او ساخته و گفته و روایت کرده‌اند توسط مترجمان مختلف متونی از این دست در دسترس انگلیسی‌زبانان قرار گرفته که نمونه بارز آن همان ادریس شاه است. همان‌طور که در بالا ذکر شد غالباً با نام «ملا» یا «ملانصرالدین» که به معنای «استاد و معلم روحانی» نیز هست از این شخصیت نام برده می‌شود. در تمام آسیا و جنوب شرقی این قاره همگی از خواندن داستان‌های او لذت برده و می‌برند و از او به عناوین مختلفی نظیر: معلم روحانی، بذله‌گو، قاضی، رند و حتی قربانی نیز یاد شده است. داستان‌های مفرح و شوخی‌آمیز او هنوز در چای‌خانه‌ها و خانه‌های آفریقای شمالی، جنوب شرقی آسیا و آسیای میانه گفته می‌شود. هنوز دعوا بر سر این که این شخصیت واقعاً وجود داشته و یا افسانه‌ای بیش نیست وجود دارد، هر چند با مطالعه اسطوره‌های قدیمی مردمی متوجه می‌شویم او در آنتالیای مرکزی در زمان حکومت سلجوقیان روم در قرن سیزدهم می‌زیسته و حتی به یک مدرسه دینی مسلمانان در حصار در مرکز آناتولی در ترکیه می‌رفته، امام جماعت مردم در مسجد بوده و در مدرسه نیز تدریس می‌کرده و حتی جزء مقامات دولتی نیز بوده است. حتی سنگ قبری نیز در بالای تپه‌ای در آکشیر ترکیه در نزدیکی مرکز آناتولی وجود دارد که نشان از واقعی بودن شخصیت او می‌باشد. هیچ شکی در باره محبوبیت و شهرت ملانصرالدین، بیماران او، درازگوش او که همواره بهترین دوستش بوده در میان خانواده‌های ترک زبان وجود ندارد.

بسیاری از غربیان که با داستان‌های ملانصرالدین آشنا نیستند غالباً آنها را احمقانه می‌پندارند. اگر این داستان‌ها با آگاهی از عرفان و صوفی‌گری خوانده شوند آن زمان است که این احمقانه پنداشتن اهمیت می‌یابد. شوخی طنزآمیز اولین لایه این داستان‌هاست که ما را وادار به پاسخ و واکنش می‌کند، دانستن عمق داستان‌های ملانصرالدین باعث می‌شود که خواننده هم لبخند بزند و هم نگاهی به لایه‌های عمیق دیگری که در آن وجود دارد بیندازد. با نقل مستقیم این داستان‌ها و شبیه‌سازی آنها کاملاً مشخص است که لسینگ این روایات را جدی گرفته و توجه کاملی به آنها دارد. در عوض از خواننده رمان‌های لسینگ انتظار می‌رود که به نوبه خود این نیاز را احساس کند که او نیز باید توجه کامل به این داستان‌ها داشته و تمام تلاش خود را به کار ببرد تا بتواند برای درک کامل آن خود را به شخصیت ملانصرالدین

شبیبه و نزدیک سازد. دی سلیگمن (۲۰۰۸، ص ۱۹۹) می‌نویسد: «جوک‌های صوفیانه کاملاً ناکافی بودن منطق را هدف خود قرار داده و به سخره می‌گیرند» برای مثال، ملا نصرالدین به وضوح درهم تنیدگی زندگی افراد را هنگامی که تنها در یک خیابان خلوت قدم می‌زده نشان می‌دهد. او از این که می‌بیند ژاندارم‌ها و سواران به سوی او می‌آیند وحشت‌زده از بالای یک دیوار به داخل می‌پرد و خودش را در محوطه یک قبرستان می‌یابد. سواران که در تعقیب او بودند مشاهده می‌کنند که ملا از ترس مثل بید می‌لرزد، از او می‌پرسند که او این وقت شب آن‌جا چه می‌کند و ملا در جواب می‌گوید: «این موضوع و فرضیه بیش از آنچه شما فکر می‌کنید پیچیده است». «من به خاطر شما اینجا هستم و شما هم به خاطر من اینجا هستید!»

اگر سطحی به جملات بالا بنگریم چیزی جز یک شخص بزرگ با یک پیغام مشخص چیز دیگری نمی‌یابیم. می‌توان جملات ملا را خیلی سطحی نگریست و تعبیر کرد. ولی اگر دقت بیشتری کنیم متوجه خواهیم شد که این داستان اجتناب‌ناپذیر بودن ارتباط تنگاتنگ زندگی افراد را نشان داده و هم‌چنین نشان می‌دهد که هیچ‌کس نمی‌تواند کاری انجام دهد، هیچ تأثیری در زندگی دیگران نداشته باشد و این که هر اقدامی که هر فرد انجام می‌دهد پیامدها و عواقب نامحدودی را ممکن است رقم بزند که مانند امواجی که در یک برکه بر اثر انداختن سنگی در آن ایجاد می‌شود نامحدود می‌باشد. لایه عمیق‌تری از صوفی‌گری همان ارتباط محکم و اولیه بین استاد و شاگرد می‌باشد؛ یا همان مرید و مراد؛ استاد همان‌قدر به شاگرد احتیاج دارد که شاگرد به استاد، زیرا که با کمک مراد است که مرید پله‌های ترقی و تکامل صوفی‌گری را طی می‌کند. آنها کاملاً از یک‌دیگر مستقل هستند. با این حال تا شاگردی نباشد ضرورتی برای وجود یک معلم وجود ندارد. زمانی که شاگرد ظهور می‌کند معلم بودن معنا می‌یابد. تا هنگامی که شاگرد معلم خود را شناسد نمی‌داند که به دنبال چه چیزی می‌گردد و یا معنای آنچه را که انجام می‌دهد چیست. داستان ساده‌ای که در بالا آورده شد شرایط ساده‌ای که استاد به شاگرد احتیاج دارد و یا بالعکس را به آسانی نمایان می‌سازد. این دو فرد به نوبه خودشان باید یک‌دیگر را بشناسند: ملا گفت: «من اینجا هستم به خاطر شما، و شما اینجا هستید به خاطر من». (شاید اگر یک لایه بیشتر به عمق داستان برویم متوجه شویم که آن مانند شاگرد تازه‌کاری است که به خدا اعتقاد ندارد و به جای آن‌که خدا را دوست بدارد از او بترسد

و هنوز هم با تمام این احوال از حس وجود خدا حتی در یک خیابان خلوت و یا قبرستان چه در زندگی و چه پس از مرگ نتواند فرار کند).

در آخر باید خاطر نشان شود که این مقاله هم به داستان‌هایی که لسینگ از گنجینه غنی ادبیات صوفیانه نقل کرده پرداخته و هم این که به داستان‌هایی که خود او خلق کرده اشاره می‌کند. در داستان‌های مخلوق خود او دو نوع وجود دارد: حکایات کوتاهی که در داخل رمان وجود دارد و دیگری داستان‌ها و یا داستانی که از ابتدا تا انتها از داستان‌های صوفیانه استفاده می‌کند. هاردین (۲۰۰۸، ص ۳۱۹) می‌نویسد: «هر فردی که داستان‌های لسینگ را بخواند متوجه می‌شود داستان‌های او همان عناصری را که داستان‌های صوفیانه دارند دارا هستند زیرا که در هر دوی این نوع داستان‌ها لحظات بینشی زنده بشری مد نظر می‌باشد. استیترل در مقاله‌اش (۲۰۰۹، ص ۶۱) با عنوان «شوخی و طنز و راز طولانی زیستن» خاطر نشان می‌کند که جوک‌های ملانصرالدین باعث نوعی احساس رفع خستگی از بعضی متون خشک لسینگ می‌شود. استیترل (همان‌جا) اذعان می‌کند که این جوک‌ها و روایات روشی برای شکستن و قطع فرآیندهای ذهنی و افکار خواننده هستند. این مقاله نیز سعی دارد که به بررسی اجمالی چند رمان لسینگ که در آنها از روایات صوفیانه استفاده شده بپردازد. نمونه‌های بارز این داستان‌ها «شهری با چهار دروازه»، «یادداشت‌های یک همسایه خوب»، «پیوند مناطق ۳، ۴ و ۵»، «نماینده‌ای برای اعزام به سیاره شماره ۸» و «آزمایش‌های سیاره سیرین» می‌باشند. از این میان «شهری با چهار دروازه» اهمیت بیشتری را دارا می‌باشد. نویسنده مقاله بر این باور است که این داستان‌ها با استفاده از نقل قول‌های مستقیم صوفیانه پیام‌های عرفانی خود را به خواننده منتقل می‌کنند. هم‌چنین این رمان‌ها از شخصیت‌های الگو و صوفیان بالقوه نیز بهره جسته‌اند. به همین دلیل به هیچ وجه باعث از بین رفتن جنبه‌های عرفانی که مد نظر لسینگ بوده نشده و خواننده را تا پایان با خود همراه می‌برند. هم‌چنین تجزیه و تحلیل‌های این مقاله ممکن است که در مورد رمان‌های دیگر لسینگ نیز کاربرد داشته باشند، داستان‌هایی که لسینگ داستان‌های صوفیانه را دست‌مایه رمان‌هایش قرار داده است.

شخصیت‌های داستان‌های لسینگ به عنوان صوفیان ذاتی

صرف نظر از این که لسینگ به شدت صوفی‌گری را دنبال کرده و آموزش می‌دهد یا نه، او کاملاً و آشکارا بر حسب وظیفه‌شناسی که در خود احساس می‌کند صوفی‌گری و افزایش

آگاهی خوانندگان را دستور کار خویش قرار داده است. برای نیل به این هدف، او شخصیت‌های داستان‌هایش را به عنوان ابزار خویش قرار داده تا پیغام خود را در داستان به خواننده منتقل کند. به نظر می‌رسد که برای لسینگ، علاقه به این که شخصیت یک داستان پویا باشد یا چه نوع شخصیتی را مشخصاً دارا باشد از اهمیت کمتری برخوردار است.

توسعه ابعاد شخصیتی که لسینگ به کار می‌برد به‌ویژه شخصیت‌هایی که تحت درجات مختلفی از نفوذ صوفی‌گری هستند با نقل چند خطی از جیمز فلان روشن‌تر می‌شود. فلان (۲۰۰۸، ص ۱۱) حایلی میان سه نوع بُعد شخصیتی قایل می‌شود که به نام‌های شخصیت نمایشی، شخصیت ساختگی و شخصیت مضمونی و بنیادی نامیده شده‌اند. از نظر او بعد نمایشی یک شخصیت نمایان‌گر آن است که چگونه این افراد رشد کرده و صفاتی مانند زیبایی، مردانگی و یا خجالتی بودن را بیان می‌کنند. رتبه و درجه‌ای که این صفات با یک‌دیگر آمیخته شده که یک شخصیت نمایشی خلق شود را بُعد نمایشی می‌نامند. بُعد ساختگی همان جنبه تصنعی است که به صورت مصنوعی ساخته شده و در متون واقع‌گرایانه پنهان می‌ماند. اگرچه می‌توان گفت که همه شخصیت‌های داستان اساساً ساختاری مصنوعی دارند. به معنای دقیق کلمه، آنها ابزاری هستند که تحت عناوین مختلفی نظیر شخصیت اول و اصلی داستان، شخصیت فرعی و یا شخصیت کم‌اهمیت‌تر در داستان نقش ایفا می‌کنند و این نقش‌آفرینی‌های آنان نقشه‌هایی است که به طرح اصلی داستان و پیرنگ کمک می‌کند. هر زمان که اشخاص داستان وظایف محوله خود را اجرا می‌کنند، در واقع در حال اجرای بعد تصنعی خودشان هستند. معمولاً خواننده داستان هرچه بیشتر به جنبه ساختگی اشخاص درون داستان آگاه‌تر باشد، بهتر واقعیت یک شخصیت داستانی از جنبه نمایشی را کم‌رنگ‌تر دیده درحالی که عکس این موضوع نیز غالباً صادق است. در آخر، جنبه موضوعی و مضمونی اشخاص است که اشاره به عناصر مفهومی و موضوعی آنها دارد و شاخص یک رده و سطح می‌باشد مانند: تک روی، انقلابی بودن و یا فردگرا باقی ماندن. فلان (همانجا ص ۱۱) استدلال می‌کند که هیچ ارتباط ثابتی بین اجزای مختلف شخصیت در روایات مختلف وجود ندارد. در عوض، او ادعا می‌کند که پیشرفت روایتی یک داستان است که باعث ایجاد ارتباط میان اجزای آن می‌شود.

فهم دقیق این صناعات است که به ما به دریافت چگونگی انتقال عقاید صوفیانه به خواننده توسط لسینگ کمک می‌کند. به طور مثال در داستان «نمایندہ‌ای برای سیاره شماره ۸»

وقتی خواننده نمایندگانی نظیر «جوهور»^۱ و «دوگ»^۲ را به ترتیب با عنوان استاد عرفان و شاگرد در طی طریق صوفی می‌بیند، در واقع متوجه می‌شود که آنها فرای یک نوع ابزار ادبی هستند که توسط لسینگ استفاده شده‌اند. در حقیقت نه تنها شخصیت‌های بنیادی طوری طراحی شده‌اند که مفاهیم و ایده‌های لسینگ را انتقال دهند بلکه از جنبه نمایش نیز طوری وانمود می‌شوند که (خواننده) را غیر مستقیم دعوت به تجربه کردن برخی از تجارب و رنج‌های زندگی واقعی یک صوفی رهنمون کنند. برای مثال «جوهور» یک استاد مسلم صوفی بی‌همتا است و از دیگر سوی «دوگ» یک شاگرد معتقد در راه عرفان است. روشن است که لسینگ نمی‌خواهد ما به دنبال پذیرفتن واقعیت وجود جهان دیگر باشیم. در واقع شخصیت‌های داستان‌های او نه تنها باید از جنبه دستگاه‌های کلامی درک شوند بلکه باید از این بُعد که این اشخاص که جنبه وجودی زندگی‌شان به فهم بهتر داستان‌های لسینگ کمک می‌کند نیز قابل فهم و درک باشند، در عین حال به عنوان صوفیان و عارفان حقیقی، موجودیت فردی و نمایشی این اشخاص خود به خود اهمیتی نداشته و آنچه که حایز توجه بیشتر است این است که این عناصر تا کجا و چه حدی به تکامل بیشتر زندگی همه انسان‌ها کمک می‌کنند. کاملاً شگفت می‌نماید که آگاهی ما از اهمیت نسبی فردیت این اشخاص دقیقاً مبتنی بر شناخت ما از هویت آن اشخاص درون داستان می‌باشد.

حرکت به سمت فضای داستان‌های فضایی لسینگ کاملاً نشان می‌دهد که او بُعد نمایشی شخصیت‌های داستان‌هایش را به آرامی کاهش می‌دهد و از آنها عمدتاً به عنوان ابزاری برای نشان دادن تمثیل و نقطه‌نظرات خود در مورد بشریت و تاریخ آن استفاده می‌کند. در نتیجه شناخت هویت خواننده از طریق شخصیت داستان کاملاً دشوارتر می‌شود چون که آنها فقط به خاطر عقایدی که نماینده آنها هستند قابل شناخت و تشخیص هستند. اما همان بعد نمایشی این شخصیت‌ها است که کلید درک پیغام لسینگ به خوانندگانش است. در زندگی واقعی، رنج و ریاضت و حتی مرگ شخصیت‌هایی نظیر «دوگ» جدای از این که دلیل وجودی این

۱- مأموری که به سیاره شکسته رفت.

۲- راوی و خلق‌کننده حافظه و نگارنده وقایع در داستان نماینده‌ای برای سیاره شماره ۸

اشخاص باشد می‌تواند مدل و نمونه باارزشی باشد که خواننده می‌تواند از آنها پیروی هم بکند.

در مقدمه رمان «سیاره شکسته» (۲۰۰۵، ص ۹) لسینگ توضیح می‌دهد که:

در حال حاضر کاملاً این امر عادی است که بگوئیم رمان‌نویسان در حال شکستن موانع موجود در نوشتن رمان‌های واقع‌گرا هستند و این امر به این خاطر است که همه آن چیزهایی که ما در اطراف خود مشاهده می‌کنیم هر روزه محیرالعقول‌تر، تخیلی‌تر و غیر قابل فهم‌تر می‌شوند و... واقعیت این است که همه چیز بر اساس اختراعات و افکار ما شکل می‌گیرند.

ناتوان و خسته از احتمال وجود جهانی نامرئی، لسینگ جهانی خیالی را خلق می‌کند که در آن هر آنچه را که امکان‌پذیر است نشان دهد. او در مقدمه کتاب «آزمایش‌های سیاره سیرین» (۲۰۰۸، ص ۶) می‌نویسد: «گفته می‌شود که هر آنچه را که انسان قادر به تصور کردنش می‌باشد در جایی دیگر از جهان همزاد آن ولی در سطحی دیگر از کشف واقعیت وجود دارد. بنا بر این داستان‌های فضایی و تخیلی لسینگ به عنوان سبکی مناسب برای بیان افکار او که از آن طریق می‌تواند بینش خود را به آنها بقبولاند در نظر گرفته می‌شوند. این داستان‌ها اعتقاد لسینگ مبنی بر این که انسان‌ها باید بیاموزند که ذهن خود را گسترش دهند تا راه‌های جدید مشاهده و تفکر را بیاموزند اگر می‌خواهند که به زندگی ادامه داده و امیدوار باشند کاملاً واضح و مبرهن بیان می‌کنند.

در کتاب «نماینده‌ای برای سیاره شماره ۸» که یک روایت بلند است، شخصیت‌ها حتی نمی‌توانند اسم‌های خود را به مدت طولانی حفظ کنند بلکه زمانی که طبیعت و نقش آنها در سیاره عوض می‌شود تغییر اسم و ماهیت می‌دهند. برای مثال از کسی که به کار ساختمان‌سازی در داستان مشغول است به اسم «بنا» یاد می‌شود و این اسم تا زمانی باقی است که او سازنده و «بنا» باقی بماند. تأثیر در خدمت نویسنده بودن این اشخاص برای لسینگ در آموزش داستان‌های صوفیانه‌اش این است که ما را به سختی علاقه‌مند به این که آیا این شخص قهرمان داستان است یا خیر می‌کند، و بالعکس، خواننده را بیشتر ترغیب به فهم این که هر یک از اشخاص داستان نقش تمثیلی خود را چگونه در تکامل این سیاره ایفا می‌کند و می‌دارد. به همین ترتیب، لسینگ مستقیماً علاقه‌مند نشان‌دادن وضع اسفناک بشر نیست بلکه می‌خواهد به وضوح نشان دهد که چگونه هر یک از افراد نقش خود را در تکامل کل نژاد بشر در گستره

جهان ایفا می‌کند. در مقدمه کتاب «آزمایش‌های سیاره سیرین» (۲۰۰۸، ص ۹) لسینگ اضافه می‌کند:

به عنوان یک نویسنده بسیار خوشحال خواهم شد اگر خوانندگان و منتقدان داستان‌های فضایی مرا به عنوان چارچوبی در نظر بگیرند که مرا قادر خواهد ساخت (البته امیدوارم) یک داستان جذاب و مفرح را روایت کنم، باعث شوند که سؤالاتی در مورد من نویسنده و دیگران مطرح شود و حتی عقاید و احتمال وجود ایده‌های جامعه‌شناختی را به وجود بیاورند.

در مقدمه کتاب «سیاره شکسته» (۲۰۰۵، ص ۹) لسینگ: شادی و فرحی را که در آزاد شدن از بند و سفر به دامنه‌ای گسترده‌تر به وجود می‌آید با خواننده قسمت می‌کند. مجموعه‌ای که دارای امکانات وسیع‌تر و موضوعات جدیدتر باشد، و می‌افزاید واضح است که من به دنبال این چنین دنیای جدیدی برای خود بودم، قلمرویی که در عرصه آن سرنوشت خرده سیارات، چه برسد به تک‌تک افراد، تنها جنبه‌ای از ابعاد تکاملی و بزرگتر جهانی باشد که در رقابت و تعامل با یک امپراتوری بزرگتر از خودش است.

نگرانی لسینگ تنها در مورد افراد زمینی نیست بلکه فراتر از جهان قابل لمس و مشاهده است. او می‌خواهد که شخصیت‌های اصلی داستان‌هایش را به تلاشی وادارد که جهانی باشد تا جایی که آنان بتوانند به رشد آن جهان و بشریت کمک کنند. پیام کلی او در تمام این داستان‌ها پشتیبانی از همین ایده خودش است. ممکن است در این جا این گونه تعبیر شود که لسینگ در اصل مجذوب مفهوم عرفانی تکامل به عنوان تغییردهنده و یا حرکت‌دهنده انسان‌ها از فضای سیاسی و اجتماعی به جای دیگر شده باشد. تأکیدی که این مفهوم بر رشد و نمو داشته در اصل باعث شده که باور لسینگ در مورد پتانسیل ذاتی انسانی برای به دست آوردن درجه‌ای از رشد شخصیتی از اهمیت خاصی برخوردار شود. برای نتیجه‌گیری این بحث من سعی می‌کنم به نقل قولی که لسینگ مستقیماً از ادیس شاه در یکی از قسمت‌های رمانش با نام «شهری با چهار دروازه» آورده اشاره کنم که در مورد مفهوم تکامل در عقاید صوفیانه نیز هست:

صوفیان معتقدند که، از یک نظر، انسانیت در حال تحول و حرکت به سوی سرنوشتی خاص می‌باشد. همه ما در این حرکت به سوی تکامل شرکت داریم. اندام در نتیجه احتیاج و نیاز به ارگان‌های خاص دیگر به وجود می‌آیند. ارگان‌بسیم وجود انسان در حال تولید مجموعه اندام جدیدی در پاسخ به چنین نیازی می‌باشد. در چنین عصری که ما فراتر از زمان و مکان

هستیم، مجموعه این اندام‌ها نیز ارتباط خود را با این فراسو بودن از زمان و مکان حفظ می‌کنند. چیزهایی را که مردم عادی به عنوان عوامل پراکنده و مقطعی که ناگهان و بدون پیش‌بینی و نقشه اتفاق می‌افتند می‌پندارند، از نظر صوفیان چیزی جز اولین راه‌های این حرکت به سوی تکامل نیست (شهری با چهار دروازه ۲۰۰۹، ص ۲).

بنا بر این استدلال صوفیان این است که مردم در حال حاضر مشغول حرکت به سوی جنبه جدیدی از تکامل وجودی هستند. تفاوت بین تکامل در تاریخ گذشتگان و حرکتی که برای نیل به کمال در زمان حال اتفاق می‌افتد، این است که بشریت به تازگی امکان قرار گرفتن آگاهانه در بخشی از این حرکت عظیم تکاملی نصیب شده است. صوفیان بر این باورند که آینده بشریت بستگی به فهم این موضوع دارد که برای تحقق این فرصت به دست آمده شرکت فعال در این حرکت لازم و ضروری است یا خیر. پای‌بندی لسینگ به این اصل محوری صوفی‌گری و عرفان به ما کمک می‌کند که بهتر بتوانیم نگرش او را نسبت به بشریت و نقش آن در تکامل کلی نژاد بشر بیان کرده و در بسط و توسعه این طرز فکر جهانی بکوشیم.

نتیجه

در مجموع، می‌توان گفت که ایده‌های صوفیانه لسینگ به عنوان دنباله‌رو و پیرو حقیقت‌طلبی به او این فرصت را داده که به بررسی و بهره‌برداری از حوزه‌های دیگر و عمیق وجودی انسان پردازد که این موضوع به نوبه خود به لسینگ به عنوان یک داستان‌نویس کمک شایانی را کرده که بتواند از طریق این روش و تکنیک پیغام خود را به نحو شایسته‌تری منتقل کند. در میان پیام‌های لسینگ این موضوع که همه افراد و موجودات در یک سطح از آگاهی نیستند ولی به همه انسان‌ها این فرصت برابر داده شده که خودشان را به سطحی بالاتر از شعور و آگاهی که در آن متولد شده‌اند برسانند به روشنی به چشم می‌خورد. در ابتدای داستان «شهری با چهار دروازه» داستان صوفیانه‌ای که در ابتدای آن نقل شده کاملاً به طور خلاصه و کوتاه پیام لسینگ را به خواننده منتقل می‌کند؛ افرادی که فکر می‌کنند می‌توانند با جداسازی زندگی خود و یا بخشی از خود به حیات ادامه دهند کاملاً در اشتباهند (همان در هم تنیدگی ارتباط میان انسان‌ها).

علاوه بر این، زندگی قهرمانان داستان‌های لسینگ نیاز به تغییر در روش ساختگی‌شان دارد. شخصیت‌های داستان‌های لسینگ به نظر می‌رسد مطالباتی از او در مورد انتخاب سبک و روش و حتی الگوی نوشتاری دارند که آنها را قادر می‌سازد در کمال آزادی در دنیای ساختگی‌شان سیر کنند، در نتیجه آنها نیاز دارند که لسینگ دنیای تازه‌ای را برایشان خلق کند، جهانی جدید با چشم‌اندازی جدید که کاملاً منطبق با اهداف و جهانی باشد که در آن زندگی می‌کنند.

شخصیت‌های رمان‌های لسینگ، خصوصاً داستان «شهری با چهار دروازه» بسیار اهمیت دارند زیرا آنان به عنوان نمایندگان و الگوهایی که وابستگی نزدیکی به جنبه نمایشی که در زندگی خود دارند برای ما هستند. در نهایت، آنچه اهمیت دارد و لسینگ می‌خواهد که بر آن تأکید کند آن است که این شخصیت‌های داستان به نوبه خودشان نقشی را در این حرکت تکاملی و رو به جلو ایفا کنند. «سول گرین»، یکی از اشخاص رمان «شهری با چهار دروازه»، جنبه دیگر «آنا و ولف»، قهرمان اصلی داستان، را چنین بیان می‌کند:

تعداد کمی از ما در جهان وجود دارند که به یک‌دیگر تکیه می‌کنند حتی اگر ندانند که اصلاً به چه کسی تکیه کرده‌اند. همگی ما عضو یک گروه هستیم، افرادی هستیم که مبارزه می‌کنیم و هرگز تسلیم نمی‌شویم، «آنا» به تو می‌گویم که گاهی اوقات کتابی را بر می‌دارم و می‌گویم: «خوب! حالا این کتاب را نوشتی. خوب که چی؟ خوش به حالت. خوب پس من باید آن را بنویسم بی‌هیچ دلیلی» (شهری با چهار دروازه ص ۶۴۲)

در استفاده از داستان‌های آموزنده صوفیانه، لسینگ بر اهمیت تعهد به «یادآوری» مداوم به خود به طوری که انسان تحت رهبری ذهن، تن و قلب خود باشد تأکید می‌کند. حتی او برای این نکته که کشف «خود» که دائماً از جنبه‌های دیگر وجودی گریزان است نیز اهمیتی خاص قایل است. این «یادآوری» موضوع محوری و هسته اصلی بسیاری از رمان‌های صوفیانه لسینگ است. مانند یک استاد صوفی، لسینگ بر نقش کوچکی که هر فرد در راه رسیدن به تکامل ابدی و بزرگتر بشری و جهانی ایفا می‌کند تأکید می‌ورزد و خاطر نشان می‌سازد که هر کدام از ما باید با توجه به سرنوشتی که برابمان رقم خورده وظیفه خود را ادا کنیم.

منابع و مأخذ

- 1- Gurdjieff G. I.(1973). *All and everything: Beelzebub's tales to his grandson*. Volume 3. New York: Dutton ##
- 2- Gurdjieff G. I.(1975) *Views from the real world*. New York: Dutton##
- 3- Hardin N. S.(2003) The Sufi teaching story and Doris Lessing. *Twentieth-Century Literature*. 23(3), 314-26##
- 4- Hardin N. S.(2008) Doris Lessing and the Sufi Way. *Contemporary Literature*. 14(4), 565-81. ##
- 5- Hollows J.(2000) *Feminism, Femininity and Popular Culture*. Manchester: Manchester University Press##
- 6- Lessing D.(2005) *The Story of General Dann and Mara's Daughter*. New York: Oubleday##
- 7- Lessing D.(2007). *The Cleft*. London: Greenwood Press. ##
- 8- Lessing D.(2008). *Alfred and Emily*. London: Octagon. ##
- 9- Lessing D.(2008). *On Not Winning the Nobel Prize*. New York: Oak Tree Fine Press. ##
- 10- Lessing D.(2008). *The Sirian Experiments*. New York: Popular Library. ##
- 11- Lessing D.(2005). *Shikasta*. New York: Knopf. ##
- 12- Lessing D.(1983). *The Sentimental Agents in the Volyen Empire*. New York: Knopf. ##
- 13- Lessing D.(1994). *Under My Skin*. New York: Harper. ##
- 14- Lessing D.(2009). *The Four-Gated City*. New York: Knopf. ##
- 15- Lessing D.(1979). *Re: Colonised planet 5, shikasta*. New York: Knopf. ##
- 16- Lessing D.(1980). *The Marriages Between Zones three, four, and five*. New York: Vintage. ##
- 17- Lessing D.(1982). *The Making of the Representative for Planet 8*. New York: Knopf. ##
- 18- Ornstein, R. E.(2006). *The Psychology of Consciousness*. New York: Harcourt Brace Jovanovich Inc##.
- 19- Phelan, J.(2008). *Reading People, Reading Plots: Character, Progression, and the Interpretation of Narrative*. Chicago: U of Chicago P. ##
- 20- Shanthini, P .(2008). *Reterritorialising Literary Studies: Deconstructing the Scripts of Empire*. GEMA Online Journal of Language Studies. 14(3), 149-168. UKM Press. ##
- 21- Rubenstein., R.(1983). *The Marriages Between Zones three, four, and five*. Doris Lessing's alchemical allegory. *Extrapolation*. 24(3), 201-15. ##
- 22- Seligman, D.(2008). Doris Lessing: *An Annotated Bibliography of Criticism*, London: Greenwood Press. ##
- 23- Shabistari, S. M.(1974). *The Secret Garden*. Translated by Johnson Pasha. London: Octagon. ##
- 24- Shah, A.(2009). *The Tale of the Four Dervishes and Other Sufi Tales*. San Francisco: Harper. ##
- 25- Shah, I.(2006). *Seekers After Truth*. London: Octagon. ##
- 26- Shah, I.(revised.2006). *The Sufis*. New York: Doubleday. ##

- 27- Shah, I.(1997). *The Exploits of the Incomparable Mulla Nasrudin*. New York: Dutton. ##
- 28- Stitzel, J.(2009). Reading Doris Lessing. *College English* Jan. pp. 498-505. ##
- 29- Vlastos, K.(2007). *Slaughterhouse Five; or, the Children's Crusade: a Duty Dance With Death*. New York: Dell. ##
- 30- Walder, D.(Ed.2007), *Literature in the Modern World: Critical Essays and Documents* (pp 333-341). Oxford: Oxford University Press. ##

Archive of SID